

بفرمان پادشاه مبارک باد و هندوی گفته پدر من و جماعت از آن شهرها حاضر
بودند در خانه مقصد مصوفی پس از وقت که گذرید و بوسه میدادند می بستگی بگفت
پدر من بگفت گفت که خواجه احمد عزالی یاد بدید که با ما رخصت کرد قدس الله تعالی رحمت
ولباس وی چنین بود و نشان میداد بوسه میداد می گفت هرگز آرد دست نکشتم
بمیر در حال هوش شده بودم وقت حاضر بود گفت چون زنده را مرده می توانی کرد
مرده را نیز زنده توانی کرد گفت من مرده بگفت گفت فقیه مجرب گفتند خداوند فقیه است
زنده کردن و مرگ زنده شدن هم وی گفته ای عزیز کاری که با غیر میسوس است
بجز از خدای تعالی آن مجازی میدان نه حقیقی و فاعل حقیقی خدا داد آنجا که گفته
بنویس که ملک الموت مجازی میدان حقیقت آن باشد که الله بنویس الاغیر چنین
راه نمودن محمد راستی الله علیه و سلم مجازی میدان و گناه کردن بلبس با مجازی
میدان بصل من پیشا و بهتدی من پیشا حقیقت میدان که هر که خلق را ضلالت بلبس
میکند بلبس با دین صفت که آید مگر موسی علیه السلام از بهر این میگفت آن
آفتت که همه جور من زلفعا ریاست که ما دام همی باید کشیدند
کن بلغا را با نازم نیست بگویم که توانی شنیدند خدا با این بلا و فتنه است
ولیکن کسی با رد حیدر همی آرد که آن را زلفعا ز بهر پرده سر مرد و بدی
لب و دندان آن خوابان چون ماه بدین خوبی نبایست آویند **شیخ میرزا محمد**
قدس الله علیه عن القضاة در مصنفات خود از وی حکایت میکنند که میگوید

سوی کوی ای میرزا که خرد و آگاه
شمار ملک الموت
بنویس که تمام آرزوی خود را در راه
تمام آرزوی خود را در راه
بنویس که تمام آرزوی خود را در راه
تمام آرزوی خود را در راه
بنویس که تمام آرزوی خود را در راه
تمام آرزوی خود را در راه

در زمان آنکه
سوی کوی ای میرزا که خرد و آگاه
شمار ملک الموت

بر کج رفتی و سوره چند از قرآن یاد داری و آن نیز بشرط بر تنوا انداخته اند و قال
و یقول ندان که چیست و آنرا استنبیسی حدیث مؤذن زبان همدان و هر چند
کردن ولیکن میدانم که قرآن و ادانند در دست من نمیدانم الا بعضی از آن واضح
همزه از نزه نقیبه و غیر آن دانسته ام از راه خدمت دانسته ام و جای
دیگر گفته که از خواجه احمد عزالی شنیدم که گفته هرگز شیخ ابو القاسم کرکانی
گفتی ابلیس چون نام هرزی گفتی که خواجه خواجگان و سر میجویان چون
این حکایت با هر که قدس سره گفته گفت سر میجویان نهست که خواجه خواجگان
و جای دیگر گفته که هر که رضی الله تعالی عنه حکایت کرد که مرده بود فرزند
خویش را گفت هرگز بیشتر که ای و بوز گفت ریت را و کرد و بچه بود گفت آنکه
بامداد خانه بیرون آید و کوبد اسرور کنی ایم پسر گفتی ای پدرا تا من بوده ام
کا و بوده ام **شیخ فخر رحمة الله تعالی** عن القضاة در مصنفات خود از وی
حکایت کنند بگفت میگوید در گفتی شنیدم که گفته گفت که از خدای تعالی سخن
نرسد و جای دیگر میگوید که از هر که قدس سره شنیدم که گفته گفتی که ابلیس گفت
در عالم از من است ای حکیم تر منجی بود و پس از این سخن بگفت و جای دیگر گفته
که پیران چون کالی باشند دانند که هر پریدی بکلام مقام رسد بعافت کار
چنانکه از فتنه بسیار شنیده بودند که فلان را قدم فلان خواهد بود و فلان
قدم فلان **شیخ حنیاء ابن اوجیب عبدالله در التمه و ودی قدس سره**

که از این حکایت شنیدم در راه از این
سوی کوی ای میرزا که خرد و آگاه
شمار ملک الموت
بنویس که تمام آرزوی خود را در راه
تمام آرزوی خود را در راه
بنویس که تمام آرزوی خود را در راه
تمام آرزوی خود را در راه
بنویس که تمام آرزوی خود را در راه
تمام آرزوی خود را در راه